



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله تعالى عليه) این مبحث را ناقم می‌گذارد و می‌فرماید که «و ستسمع في ما بعد»^۱ که بعضی از مباحث را فرمود ما بعداً خواهیم گفت، چون مسئله مهر در پیش است مسئله عده در پیش است مسئله میراث در پیش است. این روایات متعدّد، هم مسئله تنصیف مهر یا تنصیف مهر را به عهده دارند، هم مسئله میراث متقابل را بر عهده دارند، هم مسئله عده‌ای که مخصوص به زن است به عهده دارند؛ لذا در سه چهار باب باید بحث بشود. از این جهت مرحوم صاحب جواهر این بحث را ناقم می‌داند می‌فرماید: «و ستسمع» در بعد.

یک بحثی در فقه عامه است به عنوان «تشطیر مهر»، یک بحثی هم در فقه ماست به عنوان «تنصیف مهر» که مهر چه وقت شطر یعنی نصف می‌شود؟ و در اصطلاح ما مهر چه وقت نصف می‌شود؟ در اصطلاح آنها چه وقت مهر شطر - شطر یعنی جزء - تنصیف می‌شود؟ این رشد در بدایة المجتهد و نهایة المقتصد مبحثی را به عنوان «تشطیر مهر» یاد کرده است^۲ - که اگر فرصت شد «إن شاء الله» آن در یک روزی جداگانه عبارت‌های ایشان باید مطرح بشود - مواردی که مهر نصف می‌شود. در فقه ما بزرگانی هم مسئله «تنصیف مهر» را مطرح کردند. گرچه مرحوم محقق در این بخش از شرایع عنوان «تنصیف مهر» را جداگانه بحث نکردند تا همه شعب آن مطرح بشود، ولی در

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۸۰.

۲. بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، نشر دارالفکر، ج ۲، ص ۲۰.

المختصر النافع مطالبی گفتند که مرحوم صاحب ریاض در کتاب شریف ریاض مسئله «تنصیف مهر» را مطرح کردند؛ فرمودند به اینکه مهر در چند جا تنصیف می‌شود.^۱ متن المختصر النافع فرمود: «و ینتصف بالطلاق و یتستقر بالدخول»؛^۲ اما ایشان باز کرده می‌فرماید که تنصیف مهر در طلاق مورد اتفاق است، اما استقرار مهر همه مواردش مورد اتفاق نیست. آنجا که می‌فرماید: «و ینتصف بالطلاق»، این می‌فرماید نص و فتوا هماهنگ هستند: «بالنص و الوفاق» و اولی که نص باشد متواتر است و معتضد است و نص قرآن هم او را تأیید می‌کند که ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾.^۳ پس تنصیف مهر در صورت طلاق قبل از آمیزش نصاً و فتوی مورد پذیرش همه است.

اما در مسئله «استقرار مهر»؛ چون نصف مهر که مستقر هست، آن نصف دیگر فقط با آمیزش مستقر می‌شود یا با امور دیگر؟ این روایاتی که محل بحث بود خواندیم گرچه معارض داشت و هنوز بخشی از آن بحث‌ها مانده است. به حسب ظاهر طبق بعضی از این روایات، استقرار مهر با مرگ زوج حاصل خواهد بود؛ پس استقرار مهر تارَةً به آمیزش است، تارَةً به مرگ زوج. آیا ببینیم به امر ثالث و رابع و مانند آن هم مهر مستقر می‌شود یا نه؟ صاحب ریاض «تبعاً للماتن» یعنی محقق در متن المختصر النافع این اقسام چهارگانه را ذکر می‌کند می‌فرماید یک قسم چون معارض ندارد آنجا مشکل است مهر تنصیف بشود، اقسام دیگر چرا.

«و یتستقر الجميع» یعنی جمیع مهر، چون نصف مهر که با خود عقد ملک می‌شود، آن نصف دیگر که ملکش متزلزل است - «و یتستقر الجميع» این «یتستقر» متن است، «الجميع بأحد أمور أربعة» شرح مرحوم ریاض است -

۱. ریاض المسائل (ط - الحدیثه)، ج ۱۲، ص ۳۹ - ۴۱.

۲. المختصر النافع فی فقه الإمامیه، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

«و يستقر الجميع بأحد أمور أربعة بالدخول» که آمیزش است «اجماعاً كما في الروضة و كلام جماعة و النصوص به مستفیضة» که «مرّ بعضها». «و فی الصحيح» هم این چنین آمده است که «إِذَا أَدْخَلَهُ وَجَبَ الْغُسْلُ وَ الْمَهْرُ»^۱ که سه روایت در بین این ۲۵ روایت که ما گفتیم این راجع به تنصیف نیست و تناسبی هم ندارد، ایشان به عنوان استقرار مهر از آن استفاده کردند و درست هم هست، که هم حکم تکلیفی که وجوب غسل است با آمیزش حاصل می شود و هم حکم وضعی که استقرار تمام مهر است. «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ»^۲ یا «إِذَا كَذَا وَ كَذَا وَجَبَ الْغُسْلُ وَ الْمَهْرُ»^۳ یعنی تمام مهر، چون آن نیم مهر که به وسیله عقد حاصل شده بود. «و فی الصحيح إذا أدخله وجب الغسل و المهر» و همچنین «فی عدة من المعتبرة»؛ نصوص فراوانی در این زمینه هست که با آمیزش، تمام مهر مستقر می شود. پس «يستقر المهر بأمر أربعة» اول آمیزش است.

دو: - اینها دیگر در متن محقق نیست - «و بردة الزوج عن فطرة علي الأشهر الأقوي»؛ اگر - معاذ الله - مرد مرتد شد روی ارتداد فطری. (قبلاً هم ملاحظه فرمودید که عقد نکاح با چند امر منحل می شود: یا طلاق است یا انفساخ حقیقی است یا انفساخ حکمی است یا فسخ «بأحد العيوب» است. طلاق که مشخص است، انفساخ حقیقی به مرگ «أحدهما» است، انفساخ حکمی به ارتداد است که اگر «أحدهما» - معاذ الله - مرتد بشود این منفسخ می شود نه طلاق می خواهد نه فسخ می خواهد هیچ آمری نمی خواهد خود بخود منفسخ می شود. منتها اینکه می گوئیم انفساخ حکمی است، چون ارتداد در حکم مرگ است؛ این شخص که مرتد شد مثل اینکه مُرد. چون ارتداد در حکم مرگ است، انفساخ او هم در حکم انفساخ است، وگرنه حقیقتاً منفسخ نشد چون هر دو سرجایش هستند و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

موجود هستند). فرمود: «و برّدۃ الزوج عن فطرة علي الأشهر الأقوي»، برای اینکه این مهر با عقد ثابت شد «فوجب الحكم باستمراره إلى ظهور المسقط» و چیزی غیر از این ارتداد مثلاً ساقط نکرده است. منتها اگر بگویند که این ملحق به طلاق است، این قیاس باطل است ما دلیل می‌خواهیم البته. درست است که این عقد باطل می‌شود، اما در حکم «عدم العقد» است رأساً یا در حکم طلاق است؟ بخواهیم بگوییم در حکم طلاق است دلیل می‌خواهد، چون قیاس نمی‌توانیم بکنیم؛ بخواهیم بگوییم که ثابت هست، این باز هم نیازمند به دلیل است، گرچه استقرار اصل مهر دلیل نمی‌خواست. می‌فرماید: «و إلحاقه بالطلاق قیاس باطل بالاتفاق». بنابراین آنجا هم محل بحث است که با ارتداد تا چه اندازه مهر مستقر می‌شود.

سوم که مرگ زوج است ایشان می‌پذیرند: «و بموت الزوج علي الأشهر»، برای اینکه در صورتی که زوج بمیرد ولو آمیزش نشده باشد، این روایاتی که مرحوم شیخ طوسی نقل کرده «تمام المهر» است؛ نصف مهر که به عقد ثابت شده بود، آن نصف دیگر که متزلزل بود با مرگ شوهر تثبیت شده است. «و بموت الزوج علي الأشهر بل عليه الإجماع عن الناصريّات للأصل و مفهوم الكتاب و عموم ﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ﴾» یکی، «و المستفیضة» که همین روایات مستفیضی که مرحوم شیخ طوسی نقل کرد: «منها الصحيح في المتوفي عنها زوجها إذا لم يدخل بها»، حضرت فرمود: «إِنْ كَانَ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا مَهْرُهَا الَّذِي فَرَضَ لَهَا وَلَهَا الْمِيرَاثُ» الخبر و نحوه الصحيح الآخر و الموثّقان و غیرهما»، روایات فراوانی است که ایشان فقط همین «صحيحه» را نقل کردند. «خلافاً للمحكي عن صريح المقنع» این را مثل طلاق می‌دانند؛ یعنی مرگ زوج را هم مثل طلاق قبل از آمیزش می‌دانند که این ظاهر کافی و فقیه است، «بل حکي عليه بعض المتأخرين الشهرة بين قدماء الطائفة و اختاره من المتأخرين جماعة و عليه

تدل المستفیضة الآخر التي کادت تبلغ التواتر بل لا یبعد أن تكون متواترة و أكثرها معتبرة الأسانید ففي الصحيح فی الرجل یموت و تحته امرأة لم یدخل بها قال لَهَا نِصْفُ الْمَهْرِ^۱». در صحیح دیگر دارد: «إِنْ لَمْ یَكُنْ دَخَلَ بِهَا وَ قَدْ فَرَضَ لَهَا مَهْرًا فَلَهَا نِصْفُ مَا فَرَضَ لَهَا^۲». صحیح سوم: «عن المرأة تموت قبل أن یدخل بها أو یموت الزوج قبل أن یدخل بها قال أُيُّهُمَا مَاتَ فَلِلْمَرْأَةِ نِصْفُ مَا فَرَضَ لَهَا^۳». در بخش‌های دیگر ایشان می‌فرماید که آن قسمت معارض ندارد؛ یعنی جایی که مرد بمیرد معارض ندارد چه چیزی معارضی ندارد، این روایات که هر دو را تصریح می‌کند؟! غرض این است که استقرار تمام مهر مثل تنصیف تمام مهر مورد اتفاق نیست. تنصیف تمام مهر «نصاً و فتوی» بر آن است که طلاق قبل از آمیزش باعث تنصیف مهر است؛ اما مرگ قبل از آمیزش هم باعث استقرار مهر بشود این محل بحث است؛ بعضی از نصوص دلالت دارد، بعضی از فقهاء فتوایشان این است. پس در تنصیف مهر طلاق قبل از آمیزش اتفاق است، در استقرار مهر با آمیزش اتفاق است؛ اما در استقرار مهر با مرگ «أحد الطرفين» محل اختلاف است، آن «کُلُّ عَلَى رَأْيِهِ». در بعضی از جاها روایت معارض دارد، در بعضی از همین اقسام ۲۵ گانه روایت معارض ندارد؛ حالا حمل بر تقیّه می‌شود یا اعراض مشهور است، اینها جداگانه باید بحث بشود.

غرض این است که صاحب جواهر این بحث را ناتمام می‌داند، مسئله «استقرار مهر» باید جای دیگر بحث بشود. مرحوم صاحب ریاض «وفاقاً لماتن» غیر از مسئله «دخول»، مسائل دیگر را که محل اختلاف بود مطرح کرد که مرگ «أحدهما» یا ارتداد «أحدهما» باعث استقرار تمام مهر است که در هر دو باید نظر مستأنف داشت.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۶.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۶.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۲۸.

حالا چون روز چهارشنبه است و ایام میلاد وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است یک مقدار بحثی که مربوط به خود آن حضرت است عرض کنیم. میلاد وجود مبارک حضرت را گرچه عده‌ای یعنی «ما هو المعروف» هفده ربیع الأول می‌دانند، ولی مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در کافی دوازده ربیع الأول می‌داند؛ مرحوم کلینی در جلد اول کافی صفحه ۴۳۹ در ابواب «تاریخ» به عنوان «بَابُ مَوْلِدِ النَّبِيِّ» دارد که «وُلِدَ النَّبِيُّ ص لَإِثْنَتَيْ عَشْرَةَ لَيْلَةً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فِي عَامِ الْفِيلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»؛ حالا یا «عند الزَّوَالِ» بود یا «عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ» بود، این در روایات مختلف است.

حالا بعضی از بیانات نورانی که درباره پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است آن را از ائمه یاد می‌کنند. اولین روایتی که از وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) نقل می‌کنند این است که «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَيِّدَ وَلَدِ آدَمَ فَقَالَ كَانَ وَاللَّهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَ مَا بَرَأَ اللَّهُ بَرِيَّةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ ص».^۱ روایت دوم را که وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) از وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) نقل می‌کند این است که امیرالمؤمنین(سلام الله علیه) فرمود: «مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ ص»؛^۲ هیچ بشری را خدا بهتر از پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) خلق نکرده است. آن وقت مسئله اینکه اینها روح قبل از بدن بودند در کجا بودند چگونه خلق شدند، آنها را هم ذکر کردند.

وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) دارد که بعضی قریش از وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال کردند: «بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَ خَاتَمَهُمْ»؛ چگونه شد شما با اینکه آخرین

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۰.

پیامبر هستید از همه افضل هستید؟ فرمود: «إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ ﴿لَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾»^۱.^۲ چون دوتا میثاق در قرآن مطرح است: یکی ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ﴾^۳ یکی هم ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾^۴. این یکی که دارد: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾، اولین و آخرین را شامل می‌شد؛ آنجا که دارد: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ﴾، مخصوص سلسله انبیاست. در هر دو بخش اول کسی که پاسخ مثبت داد در آن عالم وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. خداوند در أخذ میثاق عام که در سوره «اعراف» دارد، خود را نشان اولین و آخرین داد: ﴿إِذْ أَخَذَ﴾، «إِذْ» یعنی «و اذکر» که این منصوب به آن «أُذکر»ی است که محذوف است؛ این ظرف است و منصوب است به ناصبی که محذوف است، ﴿وَإِذْ﴾ یعنی «أُذکر» آن وقت را، به یادت باشد. معلوم می‌شود اگر کسی اهل نسیان نباشد می‌تواند آن صحنه را یاد بیاورد؛ وگرنه آن صحنه اگر یک عالمی بود که قابل ذکر و تعهد و یادآوری نبود که احتجاج نمی‌شد! چون دوتا برهان در همان سوره مبارکه «اعراف» است که ما این کار را کردیم که مبادا کسی بهانه بیاورد من در یک کشور کفر به دنیا آمدم یا در جامعه الحاد به دنیا آمدم یا جامعه سکولار به بار آمدم اینها را نمی‌دانم؛ فرمود ما این کار را کردیم تا اینکه هیچ کس نگوید که ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۵. معلوم می‌شود یک صحنه‌ای بود که اگر کسی فراموشکار نباشد الآن یادش است و حجت خدا بر او تمام است. ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ﴾؛ خود آنها را شاهد بر

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۴۱.

۳. سوره احزاب، آیه ۷.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

خودشان قرار داد که ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى﴾ شاهد هر کسی هم خودش است. حالا یا شهود به معنای شهادت است که هر کسی را علیه خودش شاهد قرار داد که در قیامت دارد: ﴿وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾ که ﴿أَنْفُسُهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾^۱ یا نه شاهد یعنی ناظر یعنی بینا؛ مثل اینکه یک کسی در برابر این آینه بایستد سر این آینه را خم بکند به خود آینه می گوید درون خودت را بین چه کسی را می بینی؟ این می گوید تو را می بینم. آیا ﴿وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾ این است یا سبک دیگری است که خدا خود را به آنها ارائه کرد و آنها فهمیدند و آنها شاهد «علیٰ أنفُس» هستند که آن ظرف، ظرف تحمل حادثه است و قیامت ظرف ادای شهادت است که ﴿شَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ﴾؟ اگر شاهد در متن حادثه نباشد و نبیند، حرف او در محکمه که مسموع نیست. شهادت مسموع دو رکن دارد: یکی حضور در صحنه حادثه، یکی ادای آنچه را که دید در صحنه محکمه و اگر کسی در صحنه حادثه نباشد حرفش در محکمه مسموع نیست. الآن که دست و پای ما در قیامت شهادت می دهند، معلوم می شود که الآن می فهمند و این دست و پای بیچاره هیچ کاره اند؛ چون اگر کسی مالی را با دست اختلاس کرد یا با دست ستمی را کرد یا امضای باطلی کرد، دست گناه نکرد، چون اگر دست گناه کرده باشد در قیامت وقتی دست حرف می زند باید بگویند اقرار کرد! در حالی که دارد: ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، اینها شاهدند نه مُقر! آدم فحشی که داد یا غیبتی که کرد، زبان گناه نکرده است؛ خود انسان و جان انسان است که این زبان بیچاره را به گناه وادار می کند. اگر زبان گناه کرده باشد که در قیامت باید بگوییم زبان اقرار کرده است؛ در حالی که در قرآن دارد که زبان شهادت می دهد، دست شهادت می دهد. با پا اگر کسی لگدی به کسی زده است یا گناه نکرده است، اگر پا گناه کرده باشد که باید بگوییم پا اقرار کرده! پس همه این اعضا و جوارح ابزار کارند تنها مسئول، خود جان انسان

۱. سوره اعراف، آیه ۳۷.

است. این جان انسان به منزله آینه است که آیت الهی است. این آینه را اگر کاری کردند که خودش را ببیند از آینه سؤال می‌کنند که چه کسی را می‌بینی؟ چون آینه در درونش آن شاخص را نشان می‌دهد، می‌گوید تو را می‌بینم.

حالا یا این را قرار داد یا او را شاهد بر خودش قرار داد، به هر حال این مسلم شد که ﴿قَالُوا بَلَى﴾، و اگر کسی ﴿تَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾^۱ نباشد، الآن یادش است که گفت «بلی»، چون در آیه بعد دارد که ما اقرار گرفتیم تا کسی نگوید: ﴿إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ یا ﴿إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا﴾^۲ ﴿وَكُنَّا﴾^۳ تابع بودیم و مانند آن؛ بگوید من در یک خانواده کفر به دنیا آمدم یا در کشور کفر به دنیا آمدم، اینها را نمی‌تواند بگوید، چون این شهادت در درون هر کسی تعبیه شده است.

در این صحنه که ذات اقدس الهی خود را به همه نشان داد، اولین و آخرین معلوم نیست که چند میلیارد باشد؟! - حالا الآن هفت میلیارد است - اولین و آخرین را جمع کرد، اول کسی که گفت «بلی» وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بود. به حضرت عرض کردند که چرا شما «خیر الناس» هستید؟ فرمود ما اول کسی بودیم که گفتیم «بلی»، ائمه هم این روایت را نقل کردند. هم آن ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ﴾ که مخصوص سلسله انبیاست اول کسی که گفت «بلی» وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بود و هم در آن نشأه عمومی که ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ است؛ لذا فرمود ما چون در آن عالم اولین کسی بودیم، اینجا هم اولین پیغمبر هستیم. آن وقت اولیت یعنی «أعلى النبیین»، «أسبق النبیین»، «أعلم النبیین»، «أشرف النبیین». در بعضی از زیارت‌های حضرت

۱. سوره حشر، آیه ۱۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۳.

هست که «الْخَاتِمَ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحَ لِمَا أُعْلِقَ»^۱ یعنی خاتم و مهر انبیای قبلی هستی، چون وقتی که نامه تمام شد مهر می‌کنند، اگر جا برای حرف‌های دیگر باشد که خاتم و مهر نمی‌آید. این کلمه «خاتم» اگر از «خاتم» قوی‌تر و ادل نباشد از آن کمتر نیست؛ از آن پرمحتواتر است که او خاتم انبیاست، برای اینکه سلسله نبوت مهر شدند. «الْفَاتِحَ لِمَا أُعْلِقَ»؛ یعنی هر مطلب پیچیده‌ای که در اسلام اتفاق بیافتد، کلید دست نبوت دین است. پس اگر یک مشکلی در جامعه علمی نسبت به حریم دین پیش بیاید، نبوت و قرآن کلید حل آن است؛ هیچ وقت نمی‌شود گفت فلان مشکل پیش آمد و اسلام جواب آن را ندارد، پاسخ آن را ندارد. «الْفَاتِحَ لِمَا أُعْلِقَ»؛ یعنی هر چه که بسته است این باز می‌کند؛ یعنی هم گزارش مقام آن حضرت است، هم جمله خبریه‌ای است به داعی انشا القا شده است که به حوزه‌ها می‌گوید این کلید را بگیرید و باز کنید. بگویید ما منتظر هستیم تا حضرت ظهور بکند، این رفع مسئولیت نمی‌کند. فرمود ما چیز بسته‌ای در عالم نداریم، هر مشکلی پیش بیاید دین می‌تواند حل کند و راه حل هست؛ منتها شما کلید را گم کردید. این برای وجود مبارک خود حضرت بود.

حالا چون ایام وحدت هستیم، نام مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) هم بُرده بشود. وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) در بین سلسله انبیا این طور بود که حرف اول را می‌زند؛ اما در بین اولیا و در بین امم تنها کسی که حرف اول را می‌زند وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) است. یک بیان نورانی در نهج البلاغه است که حضرت به یکی از آن افراد صدر اسلام می‌فرماید حالا شما دارید حرف‌های اختلافی می‌زنی یا بعضی را به وحدت دعوت می‌کنی بدان «فَاعْلَمْ»! که در امت پیغمبر هیچ کس مثل من مردم را به وحدت دعوت نکرد و

۱. المزار الکبیر (لاین المشهدی)، ص ۵۷.

نمی‌کند: «وَلَيْسَ رَجُلٌ فَأَعْلَمُ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وَالْفَتْهَا مِنِّي»؛^۱

اول تا آخر امت اسلامی را ببینی هیچ کس مثل من نیست که مردم را به وحدت دعوت کند، برای اینکه من از مهم‌ترین حق خود گذشتم، آن هم حق من حق شخصی نبود، تا سقیفه خونریزی نکند. من دومی ندارم! من مشتاق وحدت هستم.

یک قسمت دیگر هم که من اول کسی هستم که ایمان آوردم فراوان در بیانات نورانی حضرت هست. یک قسمت هم نسبت به کل جهان است از آن جهت که با وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) نور واحد هستند؛ آن روایت را مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) هم نقل کرده که فرمود: «مَا لِلَّهِ آيَةُ أَكْبَرُ مِنِّي»؛^۲ - خیلی این حرف بلند است! - فرمود درست است سماوات و ارضین و مانند آن، همه آیات الهی‌اند؛ انبیا اولیا بهشت قیامت دنیا آخرت، همه آیات الهی‌اند؛ اما خدا از من بزرگ‌تر آیتی ندارد: «مَا لِلَّهِ آيَةُ أَكْبَرُ مِنِّي». این یعنی چه از من بزرگ‌تر در عالم کسی نیست؟! این را همه قبول کردند، اگر یک کسی مثلاً اشکال می‌کرد مرحوم مجلسی نقل می‌کرد.

بخش سوم هم گرچه کلمه «اکبر» و «وحدت» و مانند آن را ندارد، یک حرفی زد که غیر از او کسی نگفت و آن مسئله «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» است؛ از هیچ پیغمبری از هیچ امامی از هیچ ولی‌ای این طور که به صراحت به میدان بیاید بگوید از عرش تا فرش هر چه بخواهید من می‌دانم: «فَلَا نَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ»؛^۳ این را غیر از او کسی نگفت.

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۷۸.

۲. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۳، ص ۲۰۶.

۳. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸۹.

بنابراین ما با داشتن این سرمایه‌ها اگر - خدای ناکرده - به اینها نزدیک نشویم، مغبونیت است. هیچ کس مخالفت نکرد، بعضی‌ها رفتند حرفی بزنند همان جا رسوا شدند. چگونه می‌شود که آدم بگوید از عرش تا فرش! مخالفین فراوانی هم داشت، تنها آموی و شامی و مانند آنها که مخالف نبودند، آن یهودی‌ها آن مسیحی‌ها آنها هم که مخالف بودند. شما ببینید در جریان همین سیدالشهداء (سلام الله علیه) که یک دایرة المعارفی است ما - متأسفانه - وضع عزاداری ما در همان کربلا ختم می‌شود و از کربلا به کوفه می‌رسد، ابن زیاد و مانند او را هم می‌شناسیم؛ اما ببینید خود یزید (علیه اللعنة) که آن قدرت نظامی و آن قدرت سیاسی و آن جنگجویی را نداشت، همین مقتل شناسان و مورخان صدر اسلامی اینها بررسی کردند سرجون مسیحی در اتاق فرمان جنگ شام حضور داشت، در جریان کربلا یک مسیحی آنجا چکار می‌کرد؟! حالا الآن که ما می‌گوییم استکبار و صهیونیسم، این حرف‌ها شبیه همان حرف‌هاست.

حضرت امیر (سلام الله علیه) پرچم جنگ جمل را به دست پسرش ابن حنفیه داد فرمود: پسر! تو با یک سرباز مقابل خودت می‌جنگی که «رجلاً بعد رجل» است، اما حواست جمع باشد: «ارمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ»^۱ تو اتاق جنگ شام را ببین که آنجا را چه کسی اداره می‌کند؟ وگرنه شما در جریان کربلا را که بررسی کنی، کسانی که متصدی و مباشر جنگ بودند عمر سعد بود و شمر بود و مانند آنها، در کوفه هم که ابن زیاد ملعوم بود و با زیر مجموعه او، در شام آن عُرْضه را یزید نداشت که این جریان مهم را به عهده بگیرد. این سرجون مسیحی در اتاق فرمان جنگ شام چکار می‌کرد؟! همه دشمنان بودند، در حضور همه دشمنان می‌فرماید که «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تُفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطَرُقِ الْأَرْضِ»، آن وقت ما با داشتن این همه علوم این همه معارف این همه بزرگان، -

۱. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، نامه ۱۱.

خدای ناکرده - خودمان را به اینها نزدیک نکنیم و در ایام وحدت حرف‌هایی بزنیم که - خدای ناکرده - صف مسلمان‌ها را از هم جدا بکنند، حالا یک مسئله توّلّی و تبرّی بین خود و خدای خودمان آن سر جای خود محفوظ است؛ اما یک کاری آدم بکند که جامعه اسلامی را با داشتن داعش‌ها «إرباً إرباً» بکند، این جفای به نظام است، این جفای به وحدت اسلامی است. مدام اصرار کردند که باهم باشید! اختلاف نکنید باهم باشید مواظب دشمن مشترک باشید که - إن شاء الله - امیدواریم این نظام و این رهبر و این مراجع و این حوزه‌ها مشمول دعای خیر وجود مبارک ولیّ عصر باشند.

«و الحمد لله رب العالمین»